

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

یونس نگاه- کابل
۰۸ اکتوبر ۲۰۱۹



حساب و کتاب

بعد از سال‌ها در قریه مردی به خانی رسید که قاه‌قاه می‌خندید و طفلک‌های دهقان‌ها را سرشانه خود می‌شاند. خنده خان با کارش جور نمی‌آمد. مسیرهای قدیمی را می‌بست و مسیر تازه‌ای را با کوتاه‌ترین فاصله به قلعه خود می‌کشید. جوی و جویچه‌هایی که طی صدها سال عرف محلی تثبیت شده بود، خراب می‌کرد و شاه‌جوی‌های تازه را به سمت قلعه خود می‌کشید.

مردم به خان خنده‌رو گفتند خان صاحب خنده‌ات به چشم، سواری بچه‌ها هم مبارک، اما جوی‌هایی را که بسته‌ای باغ‌ها و کردهای زیادی را خشکانده و زمین‌های زیادی را بایر کرده است. خان خندیده جیغ کشید: حوصله کنید، ما در صد روز اول امتحان می‌دهیم.

مردم صد روز حوصله کردند و خنده‌های داغ خان و خشکیدن باغ خود را به امید روز امتحان تحمل کردند. صد روز پوره شد، خان مردم را به پیش قلعه‌اش جمع کرد و گفت: وطنداران برابر و برادر، دیروز از خانی من صد روز گذشت و شب به بی‌بی‌گل امتحان دادم. خوشبختانه برایم از صد نمره دوصد داد. به شما و سی نسل آینده قریه مبارک می‌گویم. مردم اعتراض کردند که جوی‌های ما را بستی، درخت‌های ما را خشکاندی اما امتحان پیش بی‌بی‌گل می‌دهی؟ تو چه رقم خان خنده‌رو هستی؟

خان گفت: ای مردم، حوصله کنید و به من چند سال وقت بدهید تمام کوه‌ها و دره‌های شما را برق می‌دهم، حتی پشت کوه، قریه‌های بیگانه را نیز روشن می‌کنم.

مردم پرسیدند: چرا کوه و پشت کوه؟ اول خانه‌های ما را برق بده، بعد کوه‌ها و دره‌ها را روشن کن.

خان گفت: برای خانه‌های شما یک برنامه تاریخی دارم. قصر دارالامان بهزودی چراغانی می‌شود. در هر دریچه و گوش و کنارش چراغ نصب می‌کنم، شما هم شبانه سر بام چپرکت پرتید و از روشنائی لذت ببرید.

در مدت پنج سال تعدادی از ساکنان قریه به کوه‌ها بالا شدند تا اگر راستی آن‌جا چراغانی شد، بی‌نصیب نمانند، تعدادی به کشورهای همسایه کوچیدند تا اگر برق صادر شد به‌جای رفتن به پشت بام در خانه خود نور داشته باشند و تعدادی نیز از بی‌نایی و بی‌آبی مردند. آن‌هایی که زنده ماندند در آخر سال پنجم پیش‌خانه خان رفتند تا ببینند که خان چگونه حساب و کتاب می‌دهد.

خان به برج قلعه‌اش بالا شد و گفت: ای مردم برابر و برادر، از من بپرسید که خداوند چندانست؟ مردم پرسیدند و خان جواب داد: خداوند "جل‌شانه" یکتاست. مردم با حیرت به هم‌دیگر دیدند و پس پسک کردند.

خان گفت: حوصله کنید، ای مردم. نصف کار ما مانده است. من فقط حساب دادم. حالا از من بپرسید که کتاب کدام است. مردم پرسیدند و خان جواب داد: قرآن.

خان گفت حالا بروید به مرگ و زندگی خود برسید.

مردم اعتراض کردند که ای خان، حساب و کتاب برق و سرک و نان و درخت و آب ما را قرار بود بدهی. خان گفت: مردم کفران نعمت نکنید. هیچ حسابی بهتر از شمردن تعداد خدای یگانه نیست و تمام سؤال‌های عالم در قرآن کریم پاسخ داده شده است.

مردم مؤمن دچار تردید شدند. راستی مگر حسابی بهتر از شمردن یگانگی خدا در عالم است؟ آیا کتابی جامع‌تر از قرآن کریم وجود دارد؟

خان خندیده با بی‌بی‌گل به گل‌خانه رفت و مردم شاکر و ثناگویان به ویرانه برگشتند.